

قاضی و وحدت قضائی

بعضی از سلاطین و امپراطوران در عصر قدیم برای اینکه مردم را باطاعت از خود و ادار سازند و ضمناً نفوذ و عمل خودشان را به جلوه حق متظاهر دارند سلطنت را بخداوند منتسب میساختند. چنانچه گیوم دوم امپراطور آلمان در خطابه سال ۱۹۱۰ میلادی اظهار میداشت که «سلطنت و دیعه ایست از خداوند باو رسیده است نه از مجلس ملی و نه از مردم دریافت نموده است» این طرز فکر بسلاطین اختصاص ندارد بلکه در زنده گانی عادی نیز هر کس کوشش میکند عمل خود را ولو اینکه از ظلم و بی عدالتی ناشی شود در ظاهر بعدالت و بحق نمایان دارد. اینها همه بهانه‌هایی است که بعضی از افراد انسانی در روابط باهمنوع خود بکار میبرند تا حقیقت را پیرشانند و نفوذ و اثر عمل خودشان را افزون تر سازند.

لفظ وحدت قضائی نیز از همین عناوین کلی است. این لفظ در کشور ما امروزه واقعا بلای رویه قضائی دادگاهها و مانع از رشد و توسعه عدل و نصفت شده است. همه کس لفظ وحدت را با اتحاد و یگانگی تعبیر می نمایند. تردید نیست که وحدت بهتر از کثرت و بهتر از اختلاف و تشتت است. نظم از وحدت پدید آید و بی نظمی نتیجه کثرت است. اما این لفظ متاسفانه وقتی با لفظ قضائی مقرون میشود بی معنی میگردد.

در اوائل انقلاب مشروطیت ایران لفظ وحدت قضائی بسیار صحیح و بموقع استعمال میشد زیرا مقصود از آن این بود که قضاوت و حکومت را از هرج و مرج خارج سازند و تحت نظم قرار دهند و در داد گستری متمرکز دارند و در این قسمت نیز واقعا اصلاحات اساسی و سریعی شده است. ولی امروزه لفظ مزبور مفهوم خود را از دست داده است.

امروزه وحدت قضائی چه معنی دارد؟ این وحدت در مقابل کدام کثرت است؟ کثرت در قضاوت از چه موقع و در کدام يك از دادگاههای ما پدید آمده است؟ این کثرت در رویه قضائی و یا در روش قضاوت چگونه حاصل میشود؟ باین پرسشها پاسخ میدهند که بهر صورت وحدت بهتر از کثرت

است. وحدت قضائی باید در کشور برقرار شود و برای آن قاضی باید از احکام مشابه دیوان کشور پیروی نماید و کوشش کند حل و فصل دعاوی را برطبق روش قضائی دیوان مزبور انجام دهد.

استدلال مزبور اساساً بیمعنی و بیمایه است. نه کثرت در قضاوت وجود دارد و نه پیروی از احکام مشابه دیوان کشور وحدت را سبب میشود مگر اینکه وحدت را بر کود و وقفه و خاموشی و بیحرکتی تعبیر نمایم.

نتیجه چنین وحدت این خواهد بود که افسکار قضائی در چهار دیوان احکام مشابه دیوان کشور محصور گردد. در اینصورت قاضی باید در هر حکم بجای اینکه بفکر مردم و بفکر احقاق حق و رفع تعدی و ظلم باشد بسابقه امر و با احکام مشابه دیوان مزبور نظر نماید و دفترچه اصول قضائی را ورق بزند و شماره های احکام را در آن زیور و نماید تا مورد مشابهی پیدا کند و برطبق آن فصل خصومت نماید والا دادنامه او در دیوان مزبور گسیخته می شود.

اما قاضی چگونه میتواند در عقاید و تصمیمات خود از احکام قضات دیگر تبعیت کند. قاضی خود را فقط باطاعت از قانون مکلف میدانند. قاضی خود را مجری قوانین میسمازد. قاضی یقین دارد که قانون مدنی ایران بر روی مبانی فقه اسلامی تدوین یافته. این قاضی فقط وظیفه دارد قانون را اجرا و قانون را بر موارد خصوصی تطبیق کند. حکم دیوان کشور غیر از قانون است. این حکم فقط در مورد خود تاثیر دارد. قاضی قانونا الزامی ندارد که در موارد دیگر از آنها اطاعت نماید. اما قاضی را عملاً برای چنین اطاعت و تبعیت ذینفع و علاقمند نموده اند و مقرر داشته اند که احکام هر يك از قضات که کمتر در دیوان کشور گسیخته شده باشد چنین قاضی بیشتر شایسته ترقیم خواهد بود.

تنها ماده ای از قانون که قاضی را باطاعت از احکام دیوان کشور مکلف ساخته است. ماده ۵۷۶ قانون آئین دادرسی مدنی میباشد. این ماده از موارد استثنائی است و برای رفع اختلاف و تعیین تکلیف دعاوی وجود آن ضرورت داشته است اما در غیر اینصورت قاضی باید آزاد باشد. قاضی نباید بتبعیت از رای دیگران ملزم شود و نه در چنین تبعیت ذینفع گردد. مقتضیات زندگانی و احتیاجات مردم و نوع دعاوی نسبت بسابق بکلی تغییر یافته است. دستورهای قانون مدنی عبارت از کلیاتی هستند که

با این مقتضیات و با این احتیاجات قابل تطبیق میباشند. بدون چنین تطبیق و بدون توجه بنیازمندیهای جدید مردم و دردعای جدید آنان و بالاخره بدون دقت و مطالعه در نوع مظالم و تعدیات جدیدی که از زندگانی کنونی مردم پدید میشود اجرای عدالت و ایجاد امنیت و نظم ممکن نخواهد بود. این امر نیز با عنوان وحدت قضائی و با تبعیت از احکام مشابه دیوان کشور وفق نمیدهد.

مقصود از آزادی قاضی این نیست که از نفوذ بعضیها در دادگاهها و با از عزل و نصب بی مورد آنان جلوگیری شود. این هر دو مورد بر فرض اینکه وجود داشته باشد استثنائی است. در جریان عمومی دادگستری و روش قضائی دادگاهها چندان تاثیر ندارد. قاضی وقتی آزاد خواهد بود که در تطبیق قانون باموارد خصوصی و در طریقه دادرسی آزاد باشد. حوادث و اتفاقات را بخوبی کاوش کند و هدف دیگری غیر از اجرای قانون و رفع ظلم و تعدی نداشته باشد. و در فکر احکام مشابه دیوان کشور ترفیع مقام خود و همچنین بفکر نقض و استواری حکم خود نباشد. قاضی وقتی از قانون پیروی نماید و اجرای آنرا هدف خود سازد احکام او نیز کمتر در دیوان کشور گسیخته میگردد.

چنین قاضی آزاد خواهد بود و خواهد توانست امنیت و نظم واقعی را در کشور برقرار دارد و تناقض را از میان احکام کنونی دادگاهها و مقتضیات عصر و زندگانی مردم مرتفع سازد.

شعبه شکار علوم انسانی و مطالعات فرهنگی

پرتال جامع علوم انسانی

وکالت دواوی

۴

در مقاله سابق تا اینجا رسیدیم که اگر با اجرای عدالت نپردازیم وضع ما روز بروز بد تر خواهد شد حال دنباله مقاله سابقه را به عرض قارئین محترم میرسانیم :

عدالت و اجرای آن مورد نیاز و احتیاج تمام طبقات مردم کشور است و در هر لحظه و هر نقطه این نیازمندی ضروری جامعه را باید تامین نمود بنحویکه دادگستری و دستگاه قضائی مورد اعتماد همه بوده و اعتماد مردم و سازمانها را بخود جلب کند زیرا ثابت شده است که هیچ قوه باندازه قوه قضائیه با افراد سروکار مستقیم نداشته و باید اعتماد مردم را بنحو شایسته جلب نماید و باید کسانی که گرداننده چرخ این دستگاه هستند از مأمور عالی مقام تا آن مامور اجرا و احضار و ابلاغ دارای قوه امانت و مملکت فضیلت و تقوی بوده و متخلق با اخلاق حسنه باشند و هیچ شغل و حرفه در دنیا باندازه قضاوت و وکالت احتیاج به رهیز کاری و امانت و تقوی و اخلاق حسنه ندارد .

وظیفه شاغلین بشغل وکالت و قضاوت علاوه بر کمیت دارای کیفیت خاصی است و آن دشوار بودن انجام این دو شغل است زیرا در سایه تعقیب دفاع از حق و همچنین بوسیله صدور احکامی که از ناحیه قضات صادر می گردد نظم جامعه را برقرار مینمایند و اگر خدای نکرده در اثر عدم توجه یا اعمال اغراض سوء چه از طرف قاضی عالی و یا دانی بیعدالتی نسبت به يك فرد بیگناه بشود از حیث اینکه جان و مال او در معرض خطر می افتد و حق او تضییع می شود بیعدالتی نسبت بسایرین نموده و نظم جامعه را تا حد صدور این حکم غلط گسیخته است .

تاریخ ایران نشان میدهد که در شدیدترین ادوار حکومت ها نیز اجراء عدالت سرلوحه اصلاحات کلیه سلاطین ایران بوده و تذکرات قضات و وکلای مدافع حق در مواردیکه نسبت به مردم بیعدالتی شده سلاطین آن